

Small handwritten text at the top right.

Handwritten text below the top middle illustration.

Handwritten text below the top right illustration.

Handwritten text to the right of the top right illustration.

Handwritten text above the large central illustration.

Handwritten text to the right of the large central illustration.

Handwritten text and a small diagram to the right of the large central illustration.

Handwritten text below the large central illustration.

Handwritten text below the middle right illustration.

Handwritten text below the motorcycle illustration.

Handwritten text below the tall cabinet illustration.

آینشتین

سفر یک موش شگفت انگیز در
زمان و مکان

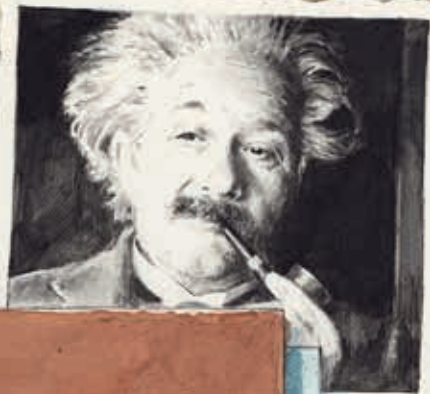
توربن کولمان
لیلا (رؤیا) مکتبی فرد



اخبار زورین

زمان مفهومی نسبی است

نظریه آلبرت اینشتین تصورات ما را درباره‌ی فضا و زمان تغییر می‌دهد.



آ. اینشتین

مبانی نظریه‌ی نسبیت عام



Einstein. Die fantastische Reise einer Maus durch Raum und Zeit

written and illustrated by Torben Kuhlmann

© 2020 NordSüd Verlag AG, 8050 Zurich / Switzerland

Persian Translation @ Houpa Books, 2025

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن NordSüd Verlag AG خریداری کرده است.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف قوانین بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



This translation has been published with the support of the Goethe-Institut.

آینشتین

سفر یک موش شگفت‌انگیز در زمان و مکان

نویسنده و تصویرگر: توربن کولمان

مترجم: لیلیا (رؤیا) مکتبی‌فرد

ویراستار: بابک آتشین‌جان

تایپوگرافی: مهدیه عصارزاده

طراح گرافیک: سحر احدی

ناظر چاپ: سینا برازوان

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۷۷-۴

سرشناسه: کولمان، توربن، ۱۹۸۲ - م. Kuhlmann, Torben
عنوان و نام پدیدآور: اینشتین، سفر یک موش شگفت‌انگیز در زمان و مکان /
نویسنده و تصویرگر توربن کولمان؛ مترجم لیلیا (رؤیا) مکتبی‌فرد.

مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص: مصور(رنگی)

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۷۷-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Einstein. Die fantastische Reise einer Maus durch Raum und Zeit 2020

موضوع: Einstein, Albert -- Fiction

موضوع: اینشتین، آلبرت، ۱۸۷۹-۱۹۵۵ م. -- داستان

موضوع: زمان -- داستان: Time -- Fiction

موضوع: سفر در زمان -- داستان: Time travel -- Fiction

موضوع: موش‌ها -- داستان: Fiction -- Mice

موضوع: ساعت‌ها -- داستان: Clocks and watches -- Fiction

شناسه افزوده: مکتبی‌فرد، رؤیا، ۱۳۶۴. مترجم

ردیابی دیویی: ۵۲۹ دا

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۷۰۷۶۰۴



آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان روانمهر، پلاک ۴۸، طبقه پنجم

صندوق پستی: ۱۳۱۵۶۵۳۴۹۶ تلفن: ۹۱۲۰۰۲۰۲

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

www.hoopa.ir info@hoopa.ir



در انتظار

سه عقربه روی صفحه‌ی ساعت جیبی موش می‌چرخیدند. چرخ‌دنده‌های کوچکِ داخلِ محفظه‌ی برنجی، تیک‌تاکِ نرم و منظم داشتند. باریک‌ترین عقربه سریع‌ترین حرکت را داشت و تازه داشت دور دیگری را آغاز می‌کرد. نظر موش این بود که عبارت «ساعت جیبی» چندان دقیق نیست، چون در واقع ساعت از او بزرگ‌تر است و هرگز در جیبش جا نمی‌شود. موش کوچولو چند ثانیه‌ی آخر را شمرد تا این که هر سه عقربه روی دوازده ایستادند. در دوردست‌ها، زنگ‌های گوناگون به صدا درآمدند تا فرارسیدن نیمه‌شب و آغاز روزی جدید را اعلام کنند. و این درست همان لحظه‌ای بود که موش منتظرش بود. به اتاق کناری دوید؛ جایی که تقویمی به دیوار آویزان بود. تقویمی مخصوص انسان‌ها. او هر شب ساعت دوازده یک برگ از آن تقویم را پاره می‌کرد؛ کاری که انجامش برای یک موش اصلاً آسان نبود. هر بار ناگزیر بود تمام توان و کُل هیكلش را برای پاره کردن آن برگه کاغذ به کار گیرد. اما هر برگی که از تقویم برمی‌داشت او را به آن روز نزدیک‌تر می‌کرد و هر ساعت که می‌گذشت بر هیجانش افزوده می‌شد.





رؤیای هر موش

انتظار طولانی داشت به پایان می‌رسید. هفته‌ها بود که موش انتظار روزی مثل فردا را می‌کشید، زیرا با فرارسیدن این روز، سرانجام جشنواره‌ی بزرگ برگزار می‌شد. موش چند وقت پیش شنیده بود که آدم‌ها در مورد آن صحبت می‌کردند. یکی از آن‌ها گفته بود: «...بزرگ‌ترین جشنواره‌ی پنیری که جهان تا به حال به خود دیده است.» و آن یکی که معلوم بود خیلی به کارش وارد است، اضافه کرده بود: «بهترین خوراکی‌های پنیری از هر کشوری.» موش وقتی مرد دوم حواسش نبود، بروشور کوچکی را یواشکی از کیف او برداشته بود. کاممیر، بری، گودا، إمنتالر، چدار، پکورینو. سبیل‌های موش از فکر آن همه پنیر، از هیجان می‌لرزید و حالا سرانجام آن روز فرارسیده بود؛ روزی که او به جشنواره‌ی بزرگ پنیر می‌رفت...





بزرگ پنیر

Bergkäse





یک موش تقریباً چاق با شکم برآمده روی جعبه‌ای چوبی دراز کشیده بود. با کاغذهای بسته‌بندی برای خودش یک گوشه‌ی دنج غذاخوری درست کرده بود و با لذت تمام داشت به یک تکه پنیر گاز می‌زد. معلوم بود از آن پنیرهای سفت و طعم‌دار است؛ احتمالاً از بخش سوئیسی کوه‌های آلپ. موش کوچولو اول با کمی خجالت گفت: «بخشید!» و وقتی که موش روی جعبه جواب نداد، گلویی صاف کرد و این بار با صدای بلندتری تکرار کرد: «بخشید! جشنواره‌ی بزرگ پنیر کجاست؟»

موش که حسابی شکمش سیر شده بود، با خون‌سردی تکرار کرد: «جشنواره‌ی پنیر؟» و آخرین تکه‌ی پنیر را توی دهانش فرستاد. لهجه‌ی سوئیسی داشت. این را می‌شد از طرز صحبت‌کردنش فهمید؛ وقتی آن‌طور کلمه‌ی پنیر را از ته حلقش ادا می‌کرد. سرانجام جمله‌اش را این‌طور ادامه داد: «آن که دیروز بود، اینشتین!» کلمه‌ی آخرش لحن طعنه‌آمیزی داشت. بعد ملچ‌مولوچ کنان نوک انگشتانش را لیسید و گفت: «یک روز دیر آمدی.» موش کوچولو اعتراض کنان گفت: «اما من از راهی خیلی دور و فقط به همین منظور به این‌جا آمده‌ام.» و همین‌طور که این جمله را می‌گفت، خودش هم متوجه شد که این به‌هرحال چیزی را تغییر نمی‌دهد. موش چاق‌وچله ریشخندکنان و با غرور گفت: «خب، پس زمان را به عقب برگردان!» اما موقع برخاستن، یک تکه پنیر در حلقش پرید و سرفه‌کنان در گوشه‌ای تاریک ناپدید شد. موش کوچولو حالا تنها در تنها تالار بزرگ ایستاده بود.



یعنی چه اتفاقی افتاده بود؟ اثری از آثار پنیر به چشم نمی‌خورد! این مکان بدون تردید همانی بود که موش کوچولو در بروشور تبلیغاتی دیده بود، پنجره‌های بزرگ محوطه‌ی بازار، پرچم کشور سوئیس با آن علامت به‌اضافه‌ی سفید در زمینه‌ی قرمز، و پیشخان‌های بی‌شمار، همه همان‌ها بودند. اما از پنیر خبری نبود. فقط چند تا کارگر با لباس کارهای قهوه‌ای جعبه‌هایی را به این‌سو و آن‌سو می‌بردند. یعنی چه؟ موش همه‌جا را گشت. بالأخره باید یک جایی کمی پنیر هم که شده پیدا می‌شد. اما همه‌ی کارتن‌ها و جعبه‌ها خالی بود. و بعد ناگهان از جایی بویی خیلی خاص به مشامش رسید.

چه کسی ساعت را دست کاری کرد؟

در همین مدت، خورشید پشت کوهها ناپدید شده بود و شب بر فراز شهر گسترده شده بود. موش کوچولو که در فکر فرورفته بود، در کوچه پس کوچه ها پرسه می زد. حرفهای موش چاق و چله در سرش می چرخید. چگونه می توان زمان را به عقب برگرداند؟ او این جمله را با لحنی گفته بود که بیشتر به شوخی می مانست، اما چرا نباید زمان را به عقب برگرداند؟ موش در تاریکی تند و تند پیش می رفت. و آن اسم عجیبی که موش دیگر به او داده بود چه معنایی داشت؟ اینشتین؟ با خودش زمزمه کرد: «اما این که اسم من نیست.»



دیر کرده بود... یک روز کامل دیر کرده بود... چطور چنین چیزی ممکن بود؟ موش هنوز هم شگفت زده بود. او با دقت روزها را شمرده بود و هر شب یک صفحه ی تقویم را پاره کرده بود. فکرش سخت مشغول شده بود. هفته های گذشته را در ذهنش مرور کرد. آیا روزها را اشتباه حساب کرده بود؟ ممکن بود روزی را جا انداخته باشد؟ یا یک بار قبل از نیمه شب بدون پاره کردن صفحه ی تقویم به خواب رفته باشد؟



ناگهان از پنجره‌ای باز صدایی آشنا به گوشش رسید. حتماً صدای تیک‌تاکِ موزونِ یک ساعت بود. موش از ناودان زنگ‌زده بالا رفت و جسورانه روی طاوچه پرید. روی میز آرایشی، نه‌چندان دور از پنجره، یک ساعت شش‌ساعته قرار داشت. عقربه‌های این ساعت هم مثل هر ساعت دیگری دور صفحه می‌چرخیدند. مدتی به صفحه‌ی ساعت خیره شد، سپس با یک حرکت آنی عقربه‌ی ثانیه‌شمار را محکم گرفت و در جای خود نگه داشت. با خود زمزمه کرد: طبق حرکت این ساعت، الآن باید زمان متوقف شده باشد. مشتاقانه به اطرافش نگاهی انداخت. در اتاق تاریک هیچ تغییری روی نداده بود. نه چیزی تکان می‌خورد، نه صدایی شنیده می‌شد. آیا زمان واقعاً از حرکت ایستاده بود؟ بعد موش عقربه‌ی دقیقه‌شمار را گرفت و با تمام قدرت در جهت مخالف حرکتش کشید.

